

معیار و مصداق برهان صدیقین از نظر استاد جوادی آملی

عسکری سلیمانی امیری*

چکیده

وجود خدا یکی از ژرف‌ترین دغدغه‌های بشری است و بر آن براهین متقنی اقامه شده است. اما برهان‌ها عموماً بر وجود خلق مبتنی بوده است. این دسته از براهین با آن‌که وجود واجب و خدای متعال را الزامی می‌کنند، با نظر به برخی از اصول عقلی، مانند «قاعده ذوات الاسباب» و «قاعده مالا سبب»، محدودیت‌هایی در خود دارند. از این رو، فیلسوفان اسلامی در صدد براهینی برآمده‌اند که این محدودیت‌ها را نداشته و بر آن، برهان صدیقین نام نهاده‌اند. اولین تقریر از ابن‌سینا است و دومین تقریر آن را ملاصدرا طرح کرده است. پس از ملاصدرا تابعان حکمت متعالیه تقریرهای دیگری به دست داده‌اند. در بررسی این امر که آیا این براهین تنگناهای برهان‌های خلقی را ندارند، به معیاری نیاز است که با آن بتوان این برهان‌ها را سنجید؛ معیار استخراج‌شده از بیانات فیلسوفان این است که باید برهان «از خدا به خدا» و سیر علمی، «من الله الی الله» و به تعبیر ملاصدرا راه و مقصد یکی باشد. بر این اساس، از نظر استاد جوادی آملی تنها برهانی که به حق معیار صدیقین و راه و مقصد در آن یکی است، اما برهان علامه طباطبایی در «تعلیقات بر اسفار» و در کتاب قیّم «اصول فلسفه و روش رئالیسم» است؛ اما برهان ابن‌سینا و ملاصدرا واجد چنین خصوصیتی نیستند. نتیجه برهان علامه هم وحدت اطلاقی واجب را اثبات می‌کند و هم بر هیچ مسئله نظری در فلسفه مبتنی نیست.

کلیدواژه‌ها: معیار برهان صدیقین، واجب‌الوجود، وحدت اطلاق و وجود، ابن‌سینا، صدرالمتهلین، علامه طباطبایی، جوادی آملی.

* هیات علمی موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی. (solymaniaskari@mihanmail.ir)

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۴/۰۶

یکی از مسائل ارزنده، بلکه بالاترین مسئله در مابعدالطبیعه، مسئله وجود خدا و صفات و افعال او است. تردیدی نیست که بیشترین اهتمام فیلسوفان در مابعدالطبیعه به خدا و صفات و افعال او اختصاص دارد، تا جایی که برخی گمان کرده‌اند موضوع مابعدالطبیعه، خدا است. از این رو، ابن‌سینا موضوع مابعدالطبیعه را بررسی کرده و نشان داده است که خدا یکی از موضوعات داخل در مابعدالطبیعه است و وجودش در این علم اثبات می‌شود (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۵-۶)؛ اما فیلسوفان و متکلمان اسلامی و غیراسلامی در خصوص راه‌های اثبات وجود خدا روش‌های مختلفی برگزیده‌اند. ارسطو از برهان حرکت، متکلمان از برهان حدوث، و فیلسوفان اسلامی تا قبل از ابن‌سینا و به باور ملاصدرا تا قبل از خودش، برهان امکان و وجود را برگزیده‌اند: «و غیر هولاء [الصّدّیقین] یتوسلون فی السلوک الی معرفته تعالی و صفاته بواسطه امر آخر غیره کجمهور الفلاسفة بالامکان و الطبیعین بالحركة للجسم و المتکلمین بالحدوث للخلق أو غیر ذلک» (صدرالمتألهین، بی‌تا: ۶۸). هیچ‌یک از این روش‌ها اثبات واجب از طریق حقیقت وجود و وجود محض نیست. این نوع برهان‌ها هرچند وجود واجب را اثبات می‌کنند، با نارسایی‌هایی همراهند که فیلسوفان را به تلاش مضاعف واداشته تا برهانی بر وجود واجب از طریق حقیقت وجود بیابند و نام آن را «برهان صدیقین» نهاده‌اند که هم وجود واجب را اثبات کنند و هم از نارسایی‌های موجود در سایر براهین مصون بمانند. اما این که نارسایی‌ها در سایر براهین چه بوده است، به طور شفاف در کلام فیلسوفان بیان نشده است، بلکه به اشاره و در ضمن توضیحات قابل استخراج است.

نارسایی حسی یا تجربی بودن برهان‌های غیر صدیقین

یکی از ضوابط بسیار مهم در اثبات وجود خدا، قاعده ذوات الاسباب است. بر اساس این قاعده، ممکن نیست وجود خدا از طریق خلقش اثبات شود؛ زیرا با شک در وجود خالق، وجود خلق مشکوک است و اگر وجود خلق از طریق علتش اثبات شود،

باید در رتبه سابق بر خلق، وجود خالق که علت خلق است؛ ثابت شده باشد. از این رو، از نظر عقلی محض، اثبات خالق و واجب از طریق خلق امکان ندارد، مگر آن که وجود خلق را از طریق حس و تجربه احراز کرده باشیم. با احراز وجود خلقی، اگرچه وجود واجب، به گونه غیرمستقیم اثبات می شود، در این صورت برهان عقلی محض نیست، بلکه برهان عقلی تجربی است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۸: ۲۴۴؛ سلیمانی امیری، ۱۳۹۵: ۱۷-۱۸)؛ درحالی که روش حسی و تجربی پایین تر از روش عقلی محض است؛ پس قاعده ذوات الاسباب جلوی برهان های خلقی را می گیرد و برهان را به سطح حسی تجربی تنزل می دهد.

نارسایی اثبات نشدن ذات واجب از طریق برهان های غیر صدیقین

مشکل دیگر این است که اثبات واجب با میانجی گری وجود خلق، هرچند پای حس و تجربه هم در میان باشد، وجود ذات واجب را اثبات نمی کند، بلکه تنها نشان می دهد که عالم خلق دارای خالق و واجب است و نتیجه برهان خلقی این است که «عالم دارای خالق است». روشن است که این نتیجه، اثبات واجب الوجود نیست، بلکه اثبات عرض ذاتی و صفتی برای عالم خلق است؛ یعنی خلق این صفت را دارد که دارای واجب است. البته خلق دارای واجب ملازم است که همان واجب الوجود و موجود بالذات است. از این رو، به مسامحه می گوئیم که برهان های خلقی غیرمستقیم واجب الوجود را اثبات می کنند. اما اگر دقت شود، برهان های خلقی، ذات واجب و وجود نفسی او را اثبات نمی کنند، بلکه وجود نعتی آن را اثبات می کنند که لازمه بدیهی آن این است که پس از اقامه برهان مزبور، اثبات وجود ذات واجب برای عقل حاصل می شود (صدرالمتألهین، همان: ۲۴۶).

نارسایی عقلی محض نبودن برهان های غیر صدیقین

نارسایی سوم این است که روش در فلسفه اولی عقلی محض است. بنابراین استفاده از حس و تجربه در مسائل فلسفی با روش عقلی محض چندان سازگاری

ندارد؛ اگرچه فیلسوفان به دلیل محدودیت مجبور می‌شوند از حس و تجربه برای برخی از مسائل خود استفاده کنند. در تمام برهان‌های خلقی باید از حس و تجربه استفاده شود، مثلاً ویژگی امکان در آن‌ها احراز شود و بعد با آن واجب‌الوجود اثبات شود. بنابراین وجود واجب در برهان‌های غیر صدیقین با عقل محض و صرفاً بر اساس اولیات، اثبات نمی‌شود.

برون‌رفت از تنگناها با برهان صدیقین

این تنگناها سبب شده فیلسوفان اسلامی برای برون‌رفت از این تنگناها راهی بیابند که هم ذات واجب را اثبات کند و هم وجود واجب به وجود ممکنات گره نخورد و هم روش عقلی محض باشد. به عبارت دیگر، این مسئله مطرح بوده که اگر خود واجب، موجود بالذات است و در وجودش محتاج غیر نیست، چرا معرفت به آن، به معرفت به غیر وابسته باشد! از این رو، از نظر فیلسوفان اسلامی، برهان صدیقین طریقه‌ای است که نه تنها هیچ‌یک از تنگناهای گذشته را ندارد، بلکه علم ما به واجب وابسته به علم ما به ممکناتش نیست، بلکه واجب خود دلیل خود است (آفتاب آمد دلیل آفتاب)؛ به بیان دیگر، اگر بتوان از خودش به خودش رسید، چرا باید وجود او را از بیگانه طلب کنیم، هرچند آن بیگانه خلق او و شأنی از شئون او باشد؟!

تنگناهای برهان غیر صدیقی از نظر استاد جوادی آملی

بخشی از این تنگناها در عبارت استاد جوادی آملی آمده است، آنجا که متذکر می‌شود برای اثبات نتیجه باید حد وسط، بین دو طرف آن ارتباط برقرار کند و از آنجا که ارتباط تنها با علّیت و معلولیت برقرار می‌شود، یا حد وسط علّت نتیجه است و برهان لمّی است یا معلول آن و استدلال دلیل است و یا هر دو متلازمند و برهان «انّی مطلق» است؛ و از آنجا که با شک در علّت و واجب، معلول مشکوک است، راه دوم یعنی دلیل برای اثبات واجب مسدود است؛ و از آنجا که واجب تعالی دارای علّت نیست، برهان بر وجود واجب امکان ندارد لمّی باشد. بنابراین برهان‌هایی که بر واجب

اقامه می‌شود، از نوع برهانی ائی مطلق خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۶۳: ۱۳۰)؛ از این رو، برهان‌های شبیه به لم در عبارت ملاصدرا آمده است همان‌طور که علامه طباطبایی در تعلیقاتش بر اسفار متذکر شده‌اند، از نوع برهان ائی مطلق است (همان: ۱۳۱)؛ طباطبایی، در صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: تعلیقه/۱۳). بنابراین برهان‌هایی که در آن‌ها از وجود خلقی یا از خواص وجود آن‌ها استفاده می‌شود و وجود خدا نتیجه می‌شود، از نوع برهان ائی مطلق است. تفاوت این دسته براهین با برهان صدیقین از نظر استاد جوادی آملی آن است که در برهان صدیقین از دو لازم از لوازم عام وجود استفاده می‌شود که هر دو از یک ذات بسیط و کامل بی‌کران انتزاع شده‌اند و بر او حمل می‌شوند مانند مفهوم هستی مطلق، نه به قید اطلاق، و مفهوم ضرورت ازلی که هیچ‌یک از این دو مفهوم، علت دیگری نیست. البته این مفاهیم در ظهور و خفا متفاوتند؛ از این رو، آن‌که ظاهرتر است را حد وسط قرار می‌دهیم و غیرظاهر را برای موضوع اثبات می‌کنیم. در انتزاع این مفاهیم چیزی از آثار و افعال او استفاده نمی‌شود؛ از این رو، استفاده از آن‌ها در برهان صدیقین مشکل و تنگنای برهان غیر صدیقین یا برهان خلقی را ندارد. ولی مفاهیمی که در سایر براهین استفاده می‌شود، از آثار و خلق انتزاع شده است و می‌دانیم که اثر، فعل مؤثر است؛ بنابراین اثر فقط مؤثریت را اثبات می‌کند و فعل فقط فاعلیت را اثبات می‌کند. بنابراین برهان غیر صدیقین مقام فعل واجب را مبرهن می‌کند، نه ذات واجب را (جوادی آملی، ۱۳۶۳: ۱۳۱).

معیار برهان صدیقین

فارابی برهان بر وجود خدا را در یک تقسیم‌بندی دو گونه دانسته است: ملاحظه عالم خلق و اثبات واجب بر اساس آن؛ و دیگر، ملاحظه عالم وجود و اثبات واجب بر اساس آن: «لک أن تلحظ عالم الخلق فتری فیه امارات الصنعة و لک أن تعرض عنه و تلحظ عالم الوجود المحض و تعلم أنه لابد من وجود بالذات» (فارابی، ۱۴۰۵: ۶۲). همان‌طور که ملاحظه می‌شود، اثبات به گونه اول از طریق ملاحظه عالم خلق و صنعت خدای تعالی است؛ اما در گونه دوم از خلق اعراض می‌شود و وجود محض، که در آن

شائبهٔ خلق نیست، ملاحظه می‌شود و نشان داده می‌شود که واجب‌الوجود موجود است. ابن سینا در *اشارات* ادعا می‌کند که برهانی که او بر وجود واجب اقامه کرده، از طریق خلقش نیست، بلکه نفس وجود، دست‌مایهٔ برهان بوده و همان وجود واجب را نتیجه داده است. بنابراین وجود واجب را از بیگانه نجسته‌ایم: «تأمل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الاول... إلى تأمل لغير نفس الوجود و لم یحتج إلى اعتبار من خلقه و فعله و إن كان ذلك دليلاً علیه» (ابن سینا، ۱۳۷۹: ۶۴/۳)

تا اینجا معلوم شد که معیار در برهان صدیقین آن است که وجود خلقی واسطه نشود. اما اگر این مقدمه را ضمیمه کنیم که حد وسط از دو حال خارج نیست یا وجود خلق است و یا غیر آن؛ و از آنجا که وجود غیر خلقی جز وجود واجب چیز دیگری نمی‌تواند باشد، می‌توان استنباط کرد که «وجود محض» در عبارت فارابی و «نفس وجود» در عبارت ابن سینا با وجود واجب یکی است. بر این اساس، حد وسط در برهان صدیقین باید وجودی باشد که مصداقاً با عنوان واجب یکی باشد. از این رو، ملاصدرا در طرق اثبات واجب می‌گوید: راه‌ها به سوی خدا بسیار است و بهترین آن‌ها راهی است که راه به مقصود، عین مقصود باشد و آن را راه صدیقین می‌شمارند که به خدا بر خدا استشهاد می‌کنند (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱: ۱۳/۶). استاد جوادی آملی اشاره می‌کند که برهان بر وجود خدا در یک دسته‌بندی به سه قسم تقسیم می‌شود:

۱- **برهان آفاقی**: در این برهان، سالک و راه و مقصد یکی نیست؛ زیرا سالک، نفس برهان‌آورنده است؛ و راه، همان برهانی است که از حد وسطی استفاده می‌کند که خلق آفاقی بیرون از سالک است؛ و مقصد، خدای تبارک تعالی است که غیر از سالک و راه است.

۲- **برهان انفسی**: در این برهان، سالک و راه یکی است و مقصد از آن دو جداست؛ زیرا سالک خود را مطالعه می‌کند و خود را حد وسط قرار می‌دهد و از طریق احکام خود به واجب تعالی که غیر نفس اوست، می‌رسد.

۳- **برهان صدیقین**: در این برهان، راه و مقصد یکی است؛ یعنی حد وسط در

برهان با نتیجه برهان که همان مقصد و مقصود از برهان باشد، یکی است (جوادی
آملی، ۱۳۶۳: ۱۳۱).

به تعبیر استاد جوادی در طرح صدیقین «گرچه راه از نظر مفهوم جدای از مقصد
است، از لحاظ مصداق و خارج، عین هدف بوده، از او جدا نیست. بدیهی است اگر
راهی پیموده شود که عین مقصد باشد، هم نزدیک‌تر و هم از هر گزند و آسیبی
محفوظ‌تر خواهد بود» (همان). بنابراین برهان صدیقین آن است که نه تنها از وجود
خلق استفاده نشود، بلکه از هر چه غیر اوست، نباید استفاده شود؛ بنابراین راه به مقصد
باید عین مقصد باشد. البته همان‌طور که استاد جوادی اشاره کردند، راه به مقصد و
خود مقصد از نظر مفهوم باید متفاوت باشند و از نظر مصداق و خارج یکی باشند؛
زیرا اگر از نظر مفهوم متفاوت نباشند، مصادره به مطلوب رخ می‌دهد.

هدف از برهان صدیقین

کنه ذات واجب قابل دسترس هیچ‌کس نیست، اما می‌توان به مقدار میسور ذات
واجب را در مرتبه خودش شناسایی کرد. برهان صدیقین این توان را دارد که ذات
اطلاقی واجب و توحید او را نشان دهد. به تعبیر استاد جوادی آملی: «مفهومی که از اثر
انتزاع شود، جز مؤثر چیز دیگری را ثابت نمی‌کند و معنایی که از فعل گرفته شود، جز
فاعل چیز دیگری را اثبات نمی‌کند و همچنین مفهومی که از صفت گرفته شود، جز
موصوف چیز دیگری را ثابت نمی‌سازد، درحالی‌که هدف از برهان صدیقین اثبات
فوق‌مقام تأثیر و مرحله فعل و مرتبه اتصاف است؛ چون منظور از آن اثبات هویت
مطلقه و مقام شامخ ذات بی‌کران واجب تعالی است که از هر پیرایه‌ای مبرا و از
هرگونه کثرت و آغشتگی دور است تا به همین برهان هم اصل ذات نامحدود ثابت
شود و هم توحید و وحدت مطلقه آن» (همان: ۱۳۱)؛ به تعبیر دیگر، برهان صدیقین
سفر «من الله الی الله است، چیزی که این هدف را تأمین کند، جز ذات بی‌کران واجب
تبارک و تعالی نمی‌تواند باشد» (همان: ۱۳۶).

صدیقین نبودن برهان ابن سینا

ابن سینا بر اساس اصل هستی که در آن شکی نیست و با آن سفسطه نفی می‌شود، برهانی بر وجود واجب اقامه می‌کند و آن را برهان صدیقین می‌نامد و مدعی است که از وجود خلق استفاده نکرده است و توانسته وجود واجب را اثبات کند؛ چراکه هستی، که در آن شکی نیست، به حصر عقلی یا واجب‌الوجود است یا ممکن‌الوجود. اگر هستی واجب‌الوجود باشد، مطلوب حاصل است؛ و اگر ممکن‌الوجود باشد، مستلزم واجب‌الوجود است. بنابراین واجب‌الوجود در هر فرضی موجود است (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۲۲). محقق طوسی هم برهان ابن سینا را به طور خلاصه در *تجرید الاعتقاد* آورده است: «الموجود ان كان واجباً فهو المطلوب و الا استلزمه لاستحالة الدور و التسلسل» (نصیرالدین طوسی در: حلی، بی تا: ۲۱۷).

این برهان از نظر ملاصدرا به دلیل آن که در آن از مفهوم وجود استفاده شده، از روش صدیقین برخوردار نیست، هرچند به آن برهان نزدیک است. به تعبیر استاد جوادی آملی، برهان ابن سینا صدیقین نیست؛ چراکه در آن از ماهیت و امکان استفاده شده است (جوادی آملی، بی تا: ۲۱۳)؛ و نیز در این برهان از تقسیم عقلی موجود به واجب و ممکن استفاده شده است (همان: ۲۱۱). توضیح اشکال ملاصدرا این است که هرچند ابن سینا با نفی سفسطه برهانش را از اصل حقیقت هستی آغاز می‌کند، در ادامه، از متن هستی با ترفند عقلی به مفهوم هستی توجه می‌کند و مفهوم را به لحاظ عقلی، نه به لحاظ خارجی، به دو قسم واجب و ممکن تقسیم می‌کند. این تقسیم حکایت از وجود هر دو قسم در خارج ندارد؛ زیرا اصل هستی، که شکی در آن نیست، در ابتدای امر، محتمل است واجب باشد و محتمل است ممکن باشد. به همین دلیل، ابن سینا به عنوان قضیه حقیقیه، نه به عنوان قضیه خارجی، موجود را به دو قسم واجب و ممکن تقسیم کرده است. بنابراین موجود با نگاه عقلی، در یک تقسیم حقیقی، نه یک تقسیم خارجی، به دو قسم واجب و ممکن تقسیم می‌شود؛ اما موجود به لحاظ واقع با توجه به تقسیم عقلی شاید تقسیم خارجی داشته باشد و شاید تقسیم خارجی نداشته باشد.

ابن سینا با توجه به این که نفی هر دو احتمال به سفسطه کشیده می شود، می گوید اگر موجود واجب باشد، مطلوب ثابت است؛ و اگر موجود ممکن الوجود باشد، مستلزم واجب است؛ بنابراین واجب الوجود اثبات می شود. بنابراین شاید در بدو امر چیزی که سفسطه با آن نفی می شود، وجود ممکن باشد. اگر این احتمال در واقع صادق باشد، از ممکن الوجود که فعل واجب است، واجب اثبات شده است، نه از واجب الوجود. بنابراین هر چند ابن سینا مدعی است که با تأمل در برهان روشن می شود که برهانش از فعل واجب استفاده نکرده است، تأمل در برهان او نشان می دهد که استفاده از فعل واجب محتمل است؛ درحالی که برهان صدیقین آن است که سیر من الله الی الله باشد. اگر سیری مشکوک باشد که من الله الی الله است یا خیر، دیگر نمی توان آن را سیر من الله الی الله دانست.

اما این که ملاصدرا برهان ابن سینا را قریب به صدیقین معرفی کرد، نه صدیقین، برای آن است که در این برهان، وجود فعل واجب هم یقینی نیست کما این که وجود واجب، هر چند با عنوان دیگر از آغاز یقینی نیست، اما محتمل است که واجب از خود واجب به دست آمده باشد، نه از خلق و فعل او.

برهان صدیقین ملاصدرا

ملاصدرا در صدد برهانی است که سیر من الله الی الله باشد و به تعبیر خود او راه و مقصد یکی باشد. اگر در برهانی این مقصود دست داد، برهان را صدیقین می داند. برای او مهم نیست که آغاز برهانش چیست. اگر آغاز برهانش حتی فعل و خلق او باشد و در آن برهان بتوان نشان داد که از خدا به خدا است، از نظر او صدیقین است. از این رو، ملاصدرا هم برهانش را از نفی سفسطه آغاز می کند. او حقیقت وجود را بر اساس اصالت و تشکیک وجود، دارای اقسام خارجی می داند و نشان می دهد حقیقت وجود، مراتبی از هستی دارد و اعلا مرتبه آن از هر نقصی مبراست؛ چراکه حقیقت هستی یا اعلا مرتبه هستی، به خودی خود مقید نمی شود و با نقیض خود در نمی آمیزد و بنابراین همه مراتب هستی به جز مرتبه اعلا هستی، معلول او هستند. از این رو،

می‌توان گفت هستی و موجود به تقسیم خارجی یا اعلا مرتبه هستی و واجب‌الوجود است یا سایر مراتب هستی و افعال او. تا این مرحله ملاصدرا واجب‌الوجود را اثبات کرده است. اگر برهان ملاصدرا به اینجا ختم می‌شد و ادامه نمی‌یافت، هرچند واجب را اثبات می‌کرد، برهانش مانند برهان ابن‌سینا صدیقین نبود؛ زیرا همان‌طور که ابن‌سینا مفهوم وجود را به حصر عقلی به دو قسم واجب و ممکن تقسیم کرد، ملاصدرا از حکم دیگر مفهوم وجود استفاده کرده، آن را به اعلا مرتبه و سایر مراتب تقسیم خارجی کرد؛ زیرا ملاصدر از این اصل استفاده کرده که موجود از آن رو که موجود است، مشوب به عدم نمی‌شود و از آنجا که وجود متعدد و متکثر و مقول به تشکیک است و برخی از مراتب فاقد برخی از کمالات هستند، می‌توان نتیجه گرفت که مراتب وجود غیر از اعلا مرتبه، معلولند و اعلا مرتبه وجود از وسمة نقص و معلولیت مبراست. بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که ما از خدا آغاز کرده و در پایان به خدا رسیده باشیم؛ شاید از غیر خدا، که بخشی از مراتب هستی است، آغاز کرده و به قوانین عقلی به اعلا مرتبه وجود رسیده باشیم. اگر این‌گونه باشد، ما از غیر خدا به خدا رسیده‌ایم، نه از خدا به خدا. از این رو، تا این مرحله از برهان ملاصدرا نشانی از «سفر من الله الی الله» مشاهده نمی‌شود. برهان ملاصدرا تا این مقطع نشان می‌دهد که حقیقت هستی که در خارج متکثر است، به تقسیم خارجی به واجب و غنی و به ممکن فقیر تقسیم می‌شود. اما ملاصدرا در بحث علت و معلول نشان داد که فقر و نیاز ذاتی همه مراتب هستی غیر از اعلا مرتبه است؛ بنابراین همه مراتب هستی غیر از اعلا مرتبه، عین وابستگی به علت خود (غنی محض و واجب‌الوجود) هستند. بنابراین هر حکمی که به فقیر استناد یابد، از آن او نیست، بلکه از آن علت او یعنی غنی محض است. بنابراین اگر به معلول علم و معرفت حاصل شود، معلوم و معروف واقع شدنش حکمی برای او نیست؛ زیرا هر حکمی به معلول نسبت داده شود، ظهور حکم علت است. بنابراین این علت و غنی محض است که معلوم و معروف واقع می‌شود. ملاصدرا با این نکته که معلول، تمام حقیقتش از آن علت و غنی است و ملک طلق

غنی مطلق است، دوباره استدلال را پی می‌گیرد و نشان می‌دهد که اصل هستی و حقیقت هستی، که یک حقیقت است و همه مراتب هستی را در بر می‌گیرد و نیز طارد عدم و نافی سفسطه است و معلوم همگان، یا غنی محض است یا ربط و فقر به غنی محض. بنابراین پیکره هستی از غنی تا فقیر، واجب و غنی را نشان می‌دهد؛ زیرا هر ذره این وجود یا حقیقت وجود و اعلا مرتبه آن است و علم به آن، علم به حقیقت اعلا مرتبه یعنی غنی بالذات است و یا مراتب نازله از غنی بالذات است که علم به آن، شأنی از شؤون غنی بالذات است. بنابراین در هر حال، به هر وجودی نگریسته شود، جز غنی محض دیده نمی‌شود. بنابراین علم به اصل هستی و حقیقت وجود علم به واجب‌الوجود است؛ زیرا اصل هستی معلوم شد که متکثر است و یا غنی محض است و یا ربط به غنی محض و هر کدام از این حقیقت دیده و معلوم شود، غنی محض و واجب‌الوجود دیده شده و معلوم شده است. بنابراین برهان از الله شروع می‌شود و به الله می‌رسد و سیر، من الله الی الله است.

نقد استاد جوادی آملی بر برهان ملاصدرا

استاد جوادی آملی در توصیف برهان ملاصدرا می‌گوید که این برهان به حقیقت وجود و احکام مختص به آن نظر دارد و با اصول نظری مانند اصالت وجود و بساطت و تشکیک آن، واجب بالذات را اثبات می‌کند. حکیم سبزواری نیز برهان ملاصدرا را مختصر کرده و از مقدمات برهان کاسته است. اما نظر برهان ملاصدرا خصیصه برهان صدیقین را ندارد، هر چند او مانند ابن سینا مدعی است که برهانش صدیقین است؛ چراکه «از فقر و نیاز مراتب دانی حقیقت مشکک هستی و از هستی فقیرانه وجودات امکانی بهره می‌گیرد و این استعانت و کمک، مانع ادراک مستقیم و بی‌واسطه واجب تعالی است. برهان صدیقین آن گونه که آیه بر آن اشعار دارد، باید برهانی باشد که اصلاً نظر به غیر واجب نداشته باشد و در نتیجه، بدون استعانت از اصول فلسفی به عنوان اولین مسئله فلسفی مطرح شود» (جوادی آملی، بی‌تا: ۲۱۵). بنابراین از نظر استاد جوادی آملی در حکمت صدرایی دیدن خلق به عنوان یک حقیقت ربطی، عین

دیدن خدا در آن است، ولی در این فرض، برهان طرح شده خلق را واسطه قرار داده است. بنابراین برهان سیر من الخلق الی الخالق است. در این سیر به درستی خود خالق دیده می‌شود، ولی خالق در مرآت خلق دیده می‌شود، نه آن‌که ذات خالق بالعیان مشهود واقع شود؛ چراکه پیش‌تر گذشت که اثر و فعل جز مؤثر و فاعل و صفت جز موصوف را اثبات نمی‌کند؛ و این سه از عهده اثبات وجود اطلاقی ذات واجب بر نمی‌آیند. بنابراین از اثبات توحید ذاتی قاصرند (جوادی آملی، ۱۳۶۳: ۱۳۱)؛ درحالی‌که راه صدیقین راهی است که «برهان آن‌ها صدق محض است و از غیر ذات حق بر ذات حق گواه نمی‌گیرند. آن‌ها از خود او بر او گواه می‌آورند و از ذات به صفات و از صفات به افعال پی می‌برند» (جوادی آملی، بی‌تا: ۲۱۴). قرآن می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت/۵۳). معنای آیه این است که «خداوند فوق هر شیء مشهود است؛ یعنی حتی اگر بخواهید خودتان را بشناسید، اول خدا مشهود بوده و بعد خود شما» (همان: ۲۱۲-۲۱۳).

برهان صدیقین علامه طباطبایی

گفتیم که برهان‌های خلقی، در عین اتقان و اثبات واجب، تنگناهایی داشته که فیلسوفان را به برهان صدیقین کشانده است. از این رو، ابن‌سینا و سپس ملاصدرا و نیز تابعان ملاصدرا براهینی اقامه کرده‌اند و آن را برهان صدیقین نامیده‌اند. این براهین از تقسیم عقلی وجود یا از تقسیم خارجی وجود بهره می‌گرفتند. از این رو، نقد استاد جوادی آملی بر این دسته برهان‌ها این است که در آن‌ها نیز به گونه‌ای ظریف از خلق استفاده شده است. از این رو، این دسته براهین مبتنی بر کثرت وجود، نمی‌تواند از نوع برهان صدیقین باشد؛ چراکه معیار برهان صدیقین آن است که سیر من الله الی الله باشد یا راه و مقصد یکی باشد و برهان‌هایی که پای خلق را، هرچند به صورت احتمالی به میان می‌آورند، برهان صدیقین نخواهند بود. بنابراین باید برهانی اقامه کرد که در آن از تقسیم وجود خبری نباشد. چنین برهانی را اولین بار علامه طباطبایی مطرح کردند. او بی‌آن‌که به تقسیم عقلی یا تقسیم خارجی واقعیت روی آورد، اثبات می‌کند که واقعیت

که نافی سفسطه است، از ضرورت ازلی برخوردار است. بنابراین اصل واقعیتی که از ضرورت ازلی برخوردار است، همان ذات واجب‌الوجود است. پس خاصهٔ واقعیت، وجوب وجود است. این برهان، ذات واجب را که برخوردار از حیثیت اطلاقی وجود است، به گونه‌ای که اطلاق هم قید او نیست، اثبات می‌کند. به تعبیر استاد جوادی برهان صدیقین «ناظر به ذات اله بوده و متوجه صفات و افعال او نیست» (همان: ۲۱۶).

تقریر برهان صدیقین علامه

علامه طباطبایی در حاشیه بر اسفار تقریری از برهان بر وجود خدا به دست می‌دهد، بدون آن‌که اشاره کند این برهان از صدیقین است؛ اما در موضع دیگری به تقریر خود اشاره کرده و آن را «صدیقین» نامیده است (طباطبایی در: صدرالمتهلین، ۱۹۸۱: ۴۰). تقریر او بدین شرح است: این واقعیتی که با آن سفسطه نفی می‌شود و هر صاحب شعوری به ناچار آن را اثبات و تصدیق می‌کند، بر حسب ذات خود عدم‌ناپذیر است؛ زیرا فرض بطلان واقعیت یا شک در آن یا انکار آن، اگر واقعی باشند، نشان از واقعیت‌دار بودن اصل واقعیت است؛ وگرنه انکار، شک و فرض بطلان، واقعی نیستند و اگر واقعی نیستند، پس واقعیت به حسب ذات خود ثابت و عدم‌ناپذیر است و هر چیزی که به حسب ذات خود عدم‌ناپذیر باشد، واجب‌الوجود بالذات است. بنابراین واقعیت، واجب‌الوجود بالذات است (همان: ۱۴-۱۵؛ همو، بی‌تا: ۷۶-۷۷).

ویژگی‌های برهان صدیقین علامه طباطبایی

۱- برهان علامه اطلاق ذاتی و لابلشروط مقسمی واقعیت و موجود را که مشهود عرفاست، اثبات می‌کند؛ زیرا نتیجهٔ به‌دست‌آمده، واجب‌الوجود بالذات بودن واقعیت است و وجوب وجود، همان ضرورت ازلی است که محمول وجود برای موضوع بدون هیچ قیدی ثابت و ضروری است. بنابراین واقعیت به حیثیت اطلاقی، نه به حیثیت تعلیلی و تقییدی، موجود است؛ حتی اطلاق در حیثیت اطلاقی، قید او نیست؛ وگرنه او مشروط به شرط و مقید به قیدی شده است، هرچند شرط و قید اطلاق باشد.

۲- در برهان صدیقین علامه آشکار می‌شود که وجود واجب، بدیهی اولی است؛ زیرا وجود واجب همان اصل واقعی است که با آن سفسطه نفی می‌شود؛ و برهان اقامه شده، حکمی از احکام وجود واجب را که وجوب وجود است، اثبات می‌کند. به تعبیر استاد جوادی آملی «تحقق واقعیتی که از ضرورت ازلی برخوردار است، یک قضیه بدیهی اولی است و راهی برای تردید در آن وجود ندارد؛ و به بیان دیگر، مرز سفسطه و فلسفه در پذیرفتن این قضیه است» (جوادی آملی، بی تا: ۲۱۸). علامه طباطبایی نیز به این ویژگی تصریح دارد؛ چراکه او پس اقامه برهان می‌گوید: «من هنا يظهر للمتأمل أن اصل وجود الواجب بالذات ضروری عند الانسان و البراهین المثبتة له تنبیهات بالحقیقة» (طباطبایی، ۱۹۸۱: ۱۵) توضیح آن که اصل واقعیت که مستلزم نفی سفسطه است، در بیان علامه برهان تنبیهی است که نه فرض بطلان در او راه دارد و نه شک پذیر است و نه انکارپذیر که پذیرش هر یک از این امور سه گانه، پذیرش واقعی سفسطه است؛ و با پذیرش واقعی سفسطه، سفسطه از بن ساقط می‌شود؛ چراکه در بن سفسطه باید واقعیت را به عنوان مبنا پذیرفت. پس موجودیت واقعیت انکارناپذیر است. برهان علامه نشان داد که همان که به طور بدیهی انکارناپذیر است، واجب‌الوجود هم هست. از این رو، اصل واقعیت که همان واقعیت خداست، بدیهی اولی است.

اشکال: ممکن است گفته شود از برهان علامه که مشتمل بر صغرا و کبراست، نتیجه گرفته می‌شود که واقعیت یعنی خدا موجود است. بنابراین اصل وجود خدا نظری و میرهن به برهان است.

پاسخ: نتیجه برهان علامه این است که واقعیت، واجب‌الوجود است؛ نه آن که واقعیت موجود است. بنابراین برهان علامه یک وصف ذاتی خدا یعنی وجوب وجود را اثبات کرده است، ولی اصل وجود واقعیت و وجود خدا همان است که در صغرای استدلال آمده است که واقعیت عدم‌ناپذیر است و واقعیت دارد.

۳- نه تنها اصل واقعیت، که همان وجود خدا و نافی سفسطه است، از بدیهیات اولیه

است، بلکه واجب‌الوجود بودنش هم بدیهی اولی است و برهان بر اثبات واجب‌الوجود بودن اصل واقعیت، تنبیهی است و نتیجه حاصل از آن نیز بدیهی اولی است. شاید عبارت منقول از علامه طباطبایی در بند ۲ هم ناظر به همین ادعا باشد. توضیح آن‌که در قضیه بدیهی اولی، خود محمول برای موضوع بدیهی است؛ اما ممکن است کسی از بداهت آن غافل باشد و برهان اقامه می‌شود تا غفلت از شخص زوده شود و پس از تنبیه، خواهد فهمید که در قضایای بدیهی اولی، ثبوت محمول برای موضوع بدون میانجی و برهان ثابت است و برهان نقش منبّه را داشته است. به تعبیر استاد جوادی آملی: «اولی بودن و بداهت، مقوم قضایای بدیهی و اولی نیست...؛ لیکن در بداهت و اولی بودن آن‌ها می‌توان شک و تردید کرد و از آن غافل ماند و در این صورت، بداهت و یا اولی بودن که از مقومات ذاتی قضیه نیست، بلکه وصف لازم آن است، با توجه به موقعیتی که اصل قضیه در دانش‌های بشری دارد و با اقامه برهان بر استحالة غفلت و نسیان از قضیه اثبات شود» (جوادی آملی، بی‌تا: ۲۱۷-۲۱۸).

اشکال: اگر واجب‌الوجود بودن واقعیت، بدیهی اولی باشد، به‌راستی در معرفت به آن نباید حد وسط برهان بیش از تنبیه غافل مداخله کرده باشد. اما آیا به‌راستی چنین است و چگونه می‌توان نشان داد که در مقام تصدیق، حد وسطی که اقامه شده در تصدیق دخالت نداشته است و فقط تنبیه می‌کند که این تصدیق از قبل بوده است، نه پس از آوردن برهان، تصدیق حاصل شده است؟

پاسخ: حد وسط در برهان علامه طباطبایی «بالذات عدم‌ناپذیر» است و حد اکبر در برهان «واجب‌الوجود بالذات» است. این دو هرچند به لحاظ مفهومی متفاوتند، تصدیق یکی از این دو برای موضوعی بر دیگری تقدم ندارد. بنابراین تصدیق عدم‌ناپذیر بودن واقعیت، به معنای واجب‌الوجود بودن واقعیت است و تصدیق به واجب‌الوجود بودن واقعیت، به معنای تصدیق به عدم‌ناپذیر بودن آن است. بنابراین از آنجا که تصدیق یکی از این دو بر دیگری تقدم ندارد، حد اوسط قرار دادن یکی از این دو برای اثبات دیگری، تنبیه دادن بر امر بدیهی است.

۴- برهان علامه مستقیم و به طور بدیهی، وحدت اطلاقی و بی‌نهایت بودن واجب را نتیجه می‌دهد، درحالی‌که براهین دیگر، مستقیماً وحدت اطلاقی را نتیجه نمی‌دهند؛ زیرا در برهان تقسیمی ابن‌سینا یکی از اقسام، وجود واجب و وجود دیگر، وجود ممکن است؛ و در برهان تقسیم صدرا یکی از اقسام، اعلا مرتباً وجود تشکیکی است و قسم دیگر، تمام مراتب دیگر وجود تشکیکی است و تقسیم مانع شرکت است. بنابراین وجود واجب‌الوجود در این صورت، از اطلاق سعی برخوردار نیست؛ چراکه در برهان ابن‌سینا وجود او مابین معلول اوست و در برهان مبتنی بر تشکیک، وجود خدا اعلا مرتباً وجود است و اعلا مرتباً وجود، اگرچه تمام کمالات ماسوای خود را دارد، در مرتباً اعلا حاضر است و نه در سایر مراتب. از این رو، ملاصدرا وجود خدا را بشرط لای از ممکنات در نظر می‌گیرد: «والذات هویة شخصیة صرفة لا خبر عنها و يقال لها مرتبة الأحدیة و غیب الغیوب» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۲۸۴/۶) از این رو، استاد جوادی آملی در نقد برهان مبتنی بر تشکیک وجود می‌گوید: «چون در تشکیک، کثرت حقیقی است و اسناد وجود به غیر واجب نیز اسناد الی ما هو له است، اعلی‌المراتب سلسله آن که واجب است، «بشرط» از اغیاری می‌شود که موجودند و اگر هم در بحث‌های فلسفی بر اساس تشکیک سخن از حقیقت وجود بما هی حقیقت وجود به میان می‌آید، مراد از آن در واقع همان حقیقت مشکک ذات مراتبی است که مراتب وسطا و نازله آن ممکن و مرتباً عالیة آن واجب است؛ و اگر چیزی اعلی‌المراتب شد، به ناچار ردیف برمی‌دارد و در مقابل دیگر چیزها قرار می‌گیرد و بدین ترتیب، هرگز نمی‌توان گفت که اسناد وجود به غیر واجب مجازی است» (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۳/۳۲۰). اگر در برهان واجب علاوه بر اصالت و تشکیک وجود، اصل ربط بودن موجودات فقیر را اضافه کنیم و مدعی شویم که معلول عین ربط به علت خود است و از خود هیچ‌گونه استقلالی ندارد، در این صورت، وجود اطلاقی واجب اثبات می‌شود، اما با ورود این اصل، تشکیک از صفحه هستی محو می‌شود؛ زیرا وجود ربطی از خود هیچ‌گونه استقلالی ندارد و لذا هیچ‌گونه حکمی هم ندارد و هر حکمی

که به او نسبت داده شود، ظهور حکم وجود مستقل است. از این رو، استاد جوادی آملی می‌گوید: «برهان صدیقین... در واقع آخرین گامی را که براهین فلسفی دیگر پس از مراحل بسیار در اثبات واقعیت نامحدود غیرمتناهی خداوند برمی‌دارند، در نخستین قدم طی می‌کند. دیگر براهین فلسفی... به دلیل این که از مقدماتی نظیر تشکیک و یا کثرت در وجود استفاده می‌کنند، از اثبات اطلاق مبدأ بازمی‌مانند و ناگزیر پس از مراحل چند، چون ضرورت اطلاق واجب آشکار شود، تغیر و تبدیل و یا ترقیق مبانی فلسفی لازم می‌آید و برهان صدیقین به تقریری که علامه طباطبایی از آن دارد، در اولین مرتبه پرده از اطلاق ذات برداشته و از آن پس وجوب را به عنوان اولین تعیین آن اثبات می‌کند» (همو، بی تا: ۲۲۳).

۵- اگر وجود معلول عین ربط به علت است و از خود هیچ حکمی ندارد، پس می‌توان برهان خلقی اقامه کرد و از آن وجود اطلاقی خدا را استنتاج کرد؛ همان‌طور که علامه طباطبایی در برهان صدیقین خود وجود اطلاقی واجب را نتیجه گرفته است. ایشان در برهان دیگری از وجود خلق که وجود مقید است، وجود مطلق و خدای متعال را از راه معرفت نفس به خود استنتاج کرده‌اند: «و الذی ذکرناه من التوحید الذاتی المشهود التام الساذج الموجود؛ فإن الانسان بحسب اصل فطرته یدرک بذاته وجوده و أن کل تعین عن اطلاق و ارسال؛ إذ شهود المتعین لا یخلو عن شهود المطلق» (طباطبایی، ۱۳۶۵: ۱۶-۱۷). بنابراین می‌توان گفت که برهان صدیقین بر هر برهان غیر صدیقین ترجیح ندارد و نیز برخی از برهان‌های غیر صدیقین یافت می‌شود که مانند برهان صدیقین علامه تنگنایی ندارند. اما این استنتاج عجولانه است؛ زیرا وجود مقید و معلول از آن رو که معلول است، می‌توانست نباشد، و از نبود آن سفسطه هم لازم نمی‌آید. بنابراین در ظرف و فرض نبودن وجود مقید و وجود معلول، برهانی از طریق وجود مقید و وجود معلولی بر وجود مطلق امکان‌پذیر نیست. اما برهان صدیقین بر اصل وجود و هستی مطلق تکیه زده که نفی آن مستلزم سفسطه است و همین وجود مطلق، واجب‌الوجود است و دارای اطلاق سعی است و در هیچ فرضی نیستی

نمی‌پذیرد.

۶- برهان صدیقین علامه قریب‌المسافه است و با متون دینی نیز سازگار است؛ زیرا در این برهان، بر هیچ اصل نظری‌ای تکیه نشده و نیز بر هیچ اصلی بدیهی‌ای که مصداق آن غیر از خدای متعال باشد، تکیه نشده است که اگر چنین می‌بود، رسیدن به خدا قریب‌المسافه نبود؛ چراکه در این فرض، خلق پللی است که باید از آن عبور کرد تا به مقصد رسید، درحالی‌که در برهان صدیقین آغاز سیر همان پایان سیر است و پایان سیر همان آغاز سیر است و سیر از خدا به خدا است.

نتیجه‌گیری

برهان‌های خلقی تنگناها و محدودیت‌هایی دارند؛ از این رو، فیلسوفان برای عبور از این تنگناها در صدد برهانی برآمده‌اند که هم واجب را اثبات کند و هم دچار تنگناهای برهان‌های خلقی نشود. ابن‌سینا و سپس ملاصدرا و تابعان او برهان‌هایی اقامه کرده و مدعی شده‌اند که آن‌ها برهان صدیقین هستند و محدودیت‌های برهان‌های خلقی را ندارند. اما از نظر استاد جوادی همه این برهان‌ها از تقسیم عقلی یا خارجی وجود استفاده می‌کند و به همین دلیل، به برخی تنگناهای برهان‌های خلقی مبتلا می‌شوند. اما در این میان، برهان صدیقین علامه طباطبایی هیچ‌یک از تنگناهای سایر برهان‌های موسوم به صدیقین را ندارد و وجود اطلاق واجب را اثبات می‌کند؛ درحالی‌که سایر برهان‌ها موسوم به صدیقین یا وجود اطلاق را اثبات نمی‌کنند و یا اگر در نهایت، وجود اطلاق واجب را اثبات کنند، باید در برخی از مبانی برهان تجدید نظر کرد و یا برخی از اصول و مبانی را ترقیق کرد. یکی از ویژگی‌های برهان صدیقین علامه طباطبایی این است که جزو اولین مسائل در فلسفه اسلامی تلقی می‌شود و مقدمات آن از بدیهیات اولیه است، حتی اصل هستی خدا از بدیهیات اولیه است و برهان صرفاً تنبیه بر وجود واجب است.

منابع

۱. ابن سینا (۱۳۶۳)، الشفاء، الالهيات، تحقيق: الأب قنواتی و سعيد زايد، انتشارات ناصر خسرو، بی جا.
۲. — (۱۳۶۳)، المبدأ و المعاد، تحقيق: عبدالله نورانی، دانشگاه تهران، تهران.
۳. — (۱۴۰۳)، الاشارات و التنبیها مع الشرح، ج ۳، دفتر نشر الكتاب، بی جا.
۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۳)، ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد، انتشارات الزهراء، تهران.
۵. — (۱۳۶۷)، عین نضاخ، ج ۳، مرکز نشر اسراء، قم.
۶. — (بی تا)، تبیین براهین اثبات خدا، مرکز نشر اسراء، قم.
۷. سلیمانی امیری، عسکری (۱۳۹۵)، قواعد و اصول برهان، انتشارات مجمع عالی حکمت، قم.
۸. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم شیرازی (۱۳۸۸)، تعلیقات، در شرح حکمة الاشراق، انتشارات حکمت، تهران.
۹. — (۱۹۸۱)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة، دار التراث العربی، بیروت.
۱۰. — (بی تا)، المشاعر، انتشارات مهدوی، اصفهان.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۵)، الرسائل التوحیدیة، چاپ حکمت، قم.
۱۲. — (۱۹۸۱)، حاشیة اسفار، در صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، دار التراث العربی، بیروت.
۱۳. — (بی تا)، اصل فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه و پاورقی: استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۵، انتشارات صدرا، قم.
۱۴. طوسی، نصیرالدین محمد (بی تا)، تجرید الاعتقاد، در الحلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، مکتبة المصطفوی.